

درس خارج اصول حضرت آیت الله هاشمی شاهرودی - جلسه ۶۴۲ - شنبه ۱۳۹۵/۱۰/۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در چند نکته بود که رسیدیم به این نکته که اسم جنس برای چه چیزی وضع شده است آیا برای طبیعت مهمله وضع شده است یا مطلقه؟ که مرحوم شهید صدر(رحمه الله)^(۱) این بحث را مفصلاً مطرح کرده اند و فرموده اند: که در دو مقام بحث می شود یکی بحث در مقام ثبوت و دیگری در مقام اثبات که در این مقام بحث از این است که این الفاظ خارجاً برای چه چیزی وضع شده و استظهار از لغات چیست؟

نسبت به مقام ثبوت می فرماید اسم جنس می تواند هم برای طبیعت مهمله وضع شود و هم مطلقه و در هر کدام اشکالی را ذکر می کند و ردّ می نماید و می فرماید در مقام ثبوت، می تواند برای هر دو وضع شود نسبت به طبیعت مهمله اشکال شده است که جامع بین مطلق و مقید در ذهن قابل تصور نیست زیرا که ماهیت در ذهن یا مقیده می آید و یا مطلقه، و جامع بین آن دو قابل تصور مستقل نیست نمی توان اسمی یا لفظی برای آن وضع کرد چون امکان تصور ندارد و معنای موضوع له باید قابل تصور باشد.

ایشان از این اشکال پاسخ می دهد که:

اولاً: طبیعت مهمله قابل تصور است چون ملحوظ در ماهیت مهمله ذات طبیعت است و هرگاه این ذات لحاظ شود همان طبیعت مهمله است و لذا قبلاً گفتیم که ملحوظ در لا بشرط قسمی همان طبیعت مهمله است و در ذهن قابل تصور است و ذهن می تواند از خارج آن ذات را انتزاع کند و در ذهن مستقلاً جامع لحاظ می شود پس واضع می تواند لفظ را برای این ملحوظ قرار دهد بنابراین ملحوظ در طبیعت مهمله - طبق تفسیری گذشت - همان ملحوظ در لا بشرط قسمی است و ذات ماهیت ملحوظ است و عدم القید، خصوصیت در لحاظ است نه ملحوظ فلذا می توان طبق این مبنا آن را تصور کنیم به شکل لا بشرط قسمی و واضع آن را برای این ملحوظ وضع کند.

ثانیاً: به نحو اشاره می تواند ماهیت مهمله را لحاظ کرد بنا بر قول کسانی که قائلند لا بشرط قسمی اطلاق لحاظی و مطلقه هست که نفس اطلاق قید در ملحوظ است در این صورت می تواند آن را به نحو اشاره وضع کند یعنی اشاره به جامع و ذات ماهیت که در یکی از این سه ملحوظ موجود است و در هر کدام دارای قیدی است مثلاً انسان با جهل و انسان با علم و انسان با قید اطلاق و سعه در این جا به ذات ماهیت که همان مهمله است و در همه آنها موجود است اشاره کرده و برای آن به صورت وضع عام و موضوع له خاص، وضع می کند و این مثل وضع حروف برای نسبت می شود که مثلاً عنوان نسبت ظرفیت از خارج انتزاع شده که معنای اسمی است ولی برای واقع نسبت ظرفیت حرف (فی) وضع می شود البته این نحو وضع در اسماء اجناس بعید است و همان نحو اول درست و متعین است که ماهیت مهمله در لا بشرط قسمی مستقلاً در ذهن قابل لحاظ است طبق مبنای صحیح که ملحوظ لا بشرط قسمی ذات ماهیت است و اطلاق در ملحوظ نیست .

بلکه می توان گفت که اصلاً وضع عام و موضوع له خاص در این جا معقول نیست چون وضع برای ملحوظات است و در جایی که ملحوظ لا بشرط قسمی همان ماهیت مهمله است دیگر لحاظ ماهیت مهمله به عنوان جامع میان آن و ماهیت مقیده لغو است و این راه دوم، بنابراین که لا بشرط قسمی همیشه اطلاق لحاظی داشته باشد متعین است .

بحث دوم این است که آیا می شود اسم جنس را برای طبیعت مطلقه وضع کرد یا خیر؟ در ابتدا اشکال صاحب کفایه (رحمه الله)^(۲) را ذکر می کند که اگر برای طبیعت مطلقه بقید اطلاق وضع شود لازمه اش این است که معنای اسم جنس معقول ثانوی شود و قابل صدق بر خارج نباشد بعد پاسخ می دهد که اگر بخواهیم در ملحوظ، عدم لحاظ القید را قرار دهیم معقول ثانوی می شود ولی ما این را اخذ نمی کنیم بلکه می گوئیم ذات طبیعت اخذ شده و این ذات هم لحاظ و تصورش در ذهن به دو شکل است : یکی با قید و دیگری بدون قید که اگر واضع گفت خصوص این حصه از ملحوظ در ذهن منظور است که هر دو ملحوظشان یکی است ولی لحاظشان دو تاست که اگر این گونه باشد هر وقت این لفظ آمد آن ملحوظ و ذات ماهیت با آن تصور خاص به ذهن می آید چون دلالات لفظی تصویری هستند و ملازمه ، میان تصور معنا و تصور لفظ است پس باید معنا تصور شود و میان آن تصور و لفظ اقتران ایجاد شود و واضع می تواند میان تصور و مستقل از ذات ماهیت یعنی لا بشرط قسمی طبق تفسیر ما ملازمه ایجاد کند و این وضع برای طبیعت ماهیت مطلقه است و می تواند بین لفظ و جامع تصور ماهیت اعم از استقلالی و ضمنی در ذهن ملازمه ایجاد کند که می شود وضع برای ماهیت مهمله و در هر دو صورت معنای موضوع له معقول ثانوی هم نمی شود چون معنا همان ملحوظ است ولی به جهت این که خود تصور هم طرف ملازمه است هر دو نحو معقول است. مرحوم شهید صدر (رحمه الله) این بیان فوق را در رد کلام صاحب کفایه (رحمه الله) دارند که این جا معقول ثانوی نمی شود بنابر این می شود وضع برای طبیعت مطلقه باشد و شاید منظورشان از این بحث این است که مطلب قدما که گفته اند : اسم جنس بر اطلاق دلالت دارد و وضع شده است برای طبیعت مطلقه ثبوتاً قابل قبول است ما قبلاً عرض کردیم که اگر مقصود از این کلام این باشد که این هم قابل اشکال است زیرا که ملحوظ در طبیعت لا بشرط قسمی اگر عین ماهیت مهمله شد دیگر جمع بین این دو مطلب مشکل است که وضع برای طبیعت مطلقه باشد. بله، اگر اطلاق لحاظی را قبول می کردیم و می گفتیم معقول ثانوی نیست جا داشت که قائل شویم که حرف قدما ثبوتاً معقول و ممکن و بجاست ولی وقتی اطلاق لحاظی را قبول نکردیم و گفتیم که ملحوظ در آن عین طبیعت مهمله است بنابراین اقتران و تلازم تصویری همیشه بین ملحوظین است نه لحاظ یعنی وقتی دو ملحوظ با هم مقرون شود و تصور گردد مستلزم این است که تصور یکی از دو ملحوظ مستلزم تصور دیگری باشد و در این جا اقتران لفظ با ذات ماهیت که در تصور مقید هم است موجب تلازم بین ملحوظین می گردد که در تصور مقید هم هست پس محال است اختصاص به تصور مستقل

داشته باشد مگر آن را قید وضع قرار دهد که این مطلب هم در جای خودش گفته شده صحیح نیست .

پس درست است که وضع ملازمه تصویری است ولی بین ملحوظین با قطع نظر از وجود ذهنی و کیفیت تصور آن است و لازمه آن ، این است که استعمال اسم جنس در موارد تقیید استعمال در ذات معناست نه معنا با خصوصیات ذهنیش و باز کلام قدما در اینجا تمام نیست که می خواستند اطلاق لحاظی و نفی قید را وضعاً از لفظ استفاده کنند و به کرسی بنشانند و حال این که در ملحوظ این قید موجود نمی باشد .

بنابر این طبق مبنای مختار شهید صدر(رحمه الله) کلام قدما تمام نمی شود و اختصاص لفظ به خصوص لا بشرط قسمی نمی شود چون تلازم بین ملحوظین است و به هر شکلی که به ذهن می آید آن تلازم موجود است و چون ماهیت مهمله و ذات طبیعت به سه شکل به ذهن می آید این تلازم میان همه آنهاست و با چنین وضعی نمی توان نفی وجود قید را از لفظ استفاده کرد و این برهانی است بر این که حرف قدما قابل قبول نیست مگر طبق مبنای کسی که در ملحوظ لا بشرط قسمی اطلاق لحاظی را اخذ کند و ماهیت را مطلقه ببیند به قید اطلاق، که در این صورت حرفشان ثبوتاً درست می شود ولی اگر این را قبول نکردیم و ملحوظ در لا بشرط قسمی را عین ماهیت مهمله دانستیم وضع برای ماهیت مطلقه معقول نمی شود مگر این که اطلاق را به گونه دیگری اخذ کنیم مثل عام و بگوییم که عموم طبیعت در افرادش با اسم جنس لحاظ می شود و این معقول اولی است و می توان آن را در مطلقات اخذ کرد ولی این مطلب دارای اشکال است:

اولا : اطلاقات را عموماً می کند چون نظر به افراد شده است و به حصه های خارجی نگاه می شود .

ثانیا: این هم باز نیازمند اضافه کردن مفهوم دیگری بر ماهیت است همانگونه که در عام مفهوم دیگری اخذ می شود با ادوات عموم که همان مفهوم عموم است که اضافه کردیم به اسم جنس به این نحو معنای حرفی مثل هیئت جمع محلی به لام و یا به نحو معنای اسمی مثل کل که بر عموم افراد یا اجزاء به نحو معنای اسمی دلالت دارد پس اسم جنس تنها کافی نیست بلکه باید مفهوم دیگری اخذ کنیم و آن را به معنای اسم جنس و ماهیت اضافه کنیم که هر دو مطلب واضح البطلان است .

اما حجت دوم: در مقام اثبات بحث از این می شود که فرض کردیم بنابر مبنای اطلاق لحاظی هر دو وضع معقول است حال اثباتا اسم جنس برای چه چیزی وضع شده است که در این جا گفته اند برای ماهیت مهمله وضع شده است چرا که اگر برای طبیعت مطلقه وضع شده باشد استعمال اسم جنس و موارد تقیید مجاز می شود مگر این که بگوییم در این جا تعدد وضع وجود دارد که اسم جنس با قید هم برای طبیعت مقیده وضع شده باشد - ولو به نحو وضع عام و موضوع له خاص - که لازمه اش این است که مرکبات وضع جدیدی داشته باشند که صحیح نیست بلکه از باب تعدد دال و مدلول است .

بنابراین قهراً باید لفظ برای طبیعت مهمله وضع شده باشد حتی اگر اطلاق لحاظی را هم ثبوتاً قبول کردیم طبق مبنای مرحوم آقای خوئی (رحمه الله) (۳) و لهذا اثباتاً باز هم برای نفی قید ثبوتاً و اثبات اطلاق نیازمند مقدمات حکمت هستیم و از لفظ مطلق نمی شود آن را استفاده کرد زیرا که برای جامع بین مطلق و مقید وضع شده است البته طبق تفسیر ما از اطلاق و ماهیت لا بشرط قسمی برهان داریم بر عدم دلالت اسم جنس بر نفی قید و نیازی به نکته استظهاری و مجازی بودن استعمال اسم جنس در موارد تقیید نداریم هر چند آن هم صحیح است و احتمال قید را با سکوت متکلم نفی می کنیم زیرا که لفظ برای ذات طبیعت وضع شده که در مقید هم هست و دلالت لفظ بر ذات ماهیت معناست و نمی تواند قید را نفی کند بلکه باید با مقدمات حکمت قید را برای رسیدن به اطلاق نفی کنیم همانگونه که متأخرین گفته اند.